

... در واقع ...

... (Edem Kodjo) ...

### آفریقا: غول بیمار\*

مترجم: دکتر کاظم رشاد

بیش از یک سوم آراء در سازمان ملل متحد متعلق به آفریقاست. رقمی بیش از آراء دیگر مناطق جهان. شاید بتوان اذعان کرد که بزرگترین منابع طبیعی جهان نیز در اختیار این قاره است. زمینهای قابل کشت ولی بایر مانده. این قاره، به تنهایی برای تغذیه جمعیت آفریقا و حتی تغذیه تمام جمعیت اروپای غربی - بسنده است و با همین شرایط کنونی نیز، حتی اگر هکتاری از این زمینها پرورش داده نشود، باز هم می توان، ده برابر بیش از امروز، از آن محصول به دست آورد. با وجود این، آفریقای سیاه پس از دوران استعمار، مجموعه ای از فقر و فاقه و نیازمند کمکیهای اقتصادی جهان خارج است.

اقت اقتصادی آفریقا، علت های گوناگونی دارد که در اینجا، به یکی از علتها که دیوید لمب\* در کتاب خود، تحت عنوان "آفریقا" بدان پرداخته است، اشاره می شود. عدم ثبات سیاسی - عاملی که بمنظر می رسد سراسر قاره باعث آن تهدید شده و امکانهای آینده این قاره را نابود سازد.

آفریقای دهه ۸۰، سیاسی به نسبت تلی ناپذیر، مغشوش و درهمی را ترسیم می کند. قدرتهای استعماری اروپا، برای این قاره، نمایشنامه فاجعه آمیزی را به صحنه آورده اند. همه چیز به دام هولناک "از هم گسیختگی اقتصادی" افتاده است. آشفتگی و عدم مراقبت از شهرهای بزرگ، و اماندگی و توقف تولید مواد غذایی، انفجار جمعیت، سقوط حکومت های مردسالار به وسیله افسران جز، و با مستبدان خشن و

\* David Lamb: "Kranker Reise Africa". Das Beste aus Reader's Digest.

این مجله آلمانی زبان، هر ماه یک بار در سوئیس منتشر می شود. July: 1984. P.P. 145-177.

\*\* خبرنگار روزنامه لوس آنجلس تایمز که ۴ سال در ۴۸ کشور آفریقایی به سر برده و نزدیک به نیم میلیون کیلومتر راه هوایی و زمینی را در این قاره پیموده است.

بدون ترحم، روستاها و زمینهای کشاورزی که بیشتر خالی از سکنه شده‌اند و انباشته شدن زندانها به  
آفریقا رنگ غم می‌باشد.

ادم کوجو ( Edem Kodjo ) دبیر اول سازمان وحدت آفریقا ( OAU ) در گردهمایی سران  
کشورهای آفریقایی در ۱۹۷۸، به شکوه اظهار داشت که " آفریقا در حال احتضار است "، وی افزود که:  
" سال آینده، ادامه این وضع، تنها برای هشت یا نه کشور امروزی آفریقا امکانپذیر است و قابل کتمان  
نیست که با گسترش فزاینده فقر، سرزمین ما به پرتگاه سقوط اقتصادی کشانده شده است. "

تقریباً " تمام رهبران و رؤسای جمهور کشورهای آفریقایی، خود را به مثابه فرزند و یا بانی  
" انقلاب " می‌پندارند. واژه‌ای که به ظاهر کشش و جاذبه و بار فوق‌العاده‌ای دارد. عیدی‌امین که زمانی  
در اوگاندا با کشتار دستجمعی آنچنان هرج و مرج و آشفتگی پدید آورده بود، یک بار اظهار داشت که:  
" به عنوان یک رهبر انقلابی، کوچکترین فرصتی برای استراحت ندارم! " لکن به صرف داشتن سلاحی  
دردست و واژه‌های آتشین برزبان و تکرار مداوم عبارتهای توخالی و ظاهر فریب و یا در نهایت،  
براندازی یک حکومت، کسی را نمی‌توان انقلابی پنداشت. هرکس که می‌خواهد خود را انقلابی بنامد،  
می‌بایست دست کم طرحی برای آینده و نقشه‌ای عملی برای دگرگونیهای اساسی کشور داشته باشد. و  
دقیقاً " این همان چیزی است که کمتر نزد رهبران آفریقایی، دیده شده است.

در قاره آفریقا، تاکنون، انقلابهای برخاسته از متن مردم مشاهده نشده است و همواره کودتایی،  
قدرت را از چنگ حاکم و یا رهبری نظامی، به گروهی دیگر منتقل کرده است. در این بازی، دولت‌مردان  
سرنگون شده، همیشه تاوان آن را به بهای زندگی خود پرداخته و یا باقیمانده روزهای عمر خود را پشت  
میله‌های زندان به سربرده‌اند.

در سال ۱۹۶۷ چند ژنرال ارتش در سیرالئون، قدرت را از دست حکومت غیرنظامی خارج کرده و  
چند روز بعد، خود به دست گروهی از صاحب منصبان رده بالای ارتش سرنگون شدند. مدتی بعد گروه  
حاکمه جدید نیز به دست افسران یاغی جزو، سرنگون شد.

کشورینین ( که در گذشته داهومی نامیده می‌شد ) بین سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۲ شاهد شش کودتای  
نظامی، ده جنبش براندازی، دوازده بار تعویض حکومت و شش قانون اساسی بوده است! در غنا، افسران  
حوان در ۱۹۷۹ با کودتای خود که نام " کودتای ندای وجدان " را بر آن نهاده بودند طی چند روز،  
سه تن از رؤسای حکومت را به جرم ارتشاء، تسلیم حوخته‌های مرگ کردند. تفنگها هنوز در دست سربازان  
گرم بود که بازار قاچاق و رشوه‌خواری اداری به مراتب بیش از گذشته رونق پیدا کرد و بار دیگر قاچاق  
کاکائو به کشورهای همسایه، از سر گرفته شد. ۱۵ کشور آفریقایی پس از کسب استقلال، با قیام علیه  
حکومت خود مواجه شدند و ۱۵ کشور دیگر، حتی دو یا چند بار دستخوش چنین حالتی شدند.

تا سال ۱۹۸۳ در سراسر قاره آفریقا، بیش از ۵۰ حکومت سرنگون شده است. بین انواع کودتاهایی  
که رخ داده انگیزه سه کودتا (در کومور، سی‌شل و لیبریا) بیش از همه قابل تعمق و بررسی است. نخستین

آنها، که در واقع، حالتی خاص برای خود داشت، در کومور انجام شد که برخلاف معمول، به جای برپایی یک حکومت مستبد، به عمر حکومتی جا برانه پایان داد.

### ○ مستعمره شگنجه دیده

جمهوری مجمع الجزایر کومور، واقع در اقیانوس هند، متشکل از جزیره‌های آتش فشانی است که از پنجره هواپیما، بزرگتر از چند کوه یخی پراکنده در تلاطم دریا، به نظر نمی‌رسد. در این "مستعمره" شگنجه دیده، سابق فرانسه "که به صورت "فرزند خوانده" جنبش استقلال طلبانه "آفریقا" درآمد است، آب باران به عنوان آب آشامیدنی، در مخزنهای سنگی ویژه، ذخیره، آب جمع‌آوری شده و به مثابه یک کالای تجملی به شمار می‌رود. نزدیک به نیمی از کودکان، پیش از رسیدن به پنجسالگی، می‌میرند. در سال ۱۹۷۸ در مورونی (پایتخت کومور)، تنها ۹ پزشک وجود داشت و حتی یک دستگاه تلفن سالم و بدون نقص در آن یافت نمی‌شد. تنها دندانپزشک جزیره هم، دو سال پیش آنجا را ترک کرده بود. در یک نگاه مسافرتی قطعی دیوار کوبی نصب شده بود به این مضمون: "چنانچه در کومور، واقعا" مریض شدید، به پاریس بروید!"

مجمع الجزایر کومور، با ۲۱۷۱ مترمربع وسعت، در ژوئیه ۱۹۷۵، با اعلام استقلال از فرانسه، حمیری خود را تشکیل داد و چندی بعد، به عنوان یکصد و چهل و سومین عضو سازمان ملل متحد شناخته شد. فرانسه کمکهای مالی خود به کومور را که نزدیک به ۳۶ میلیون فرانک بود قطع کرد و ۵۰۰ کارشناس خود را از آنجا فراخواند. ۲۸ روز پس از پایین کشیدن پرچم فرانسه، نخستین کودتا در کومور رخ داد و در عرض سه سال طی کوتشهای براندازی، گروهی کشته شدند و بسیاری به زندان افتادند و آشتفگی فراوان حاکم شد. دورانی که در سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۸ در کومور به نام دوران سیاه (Periode noire) جمهوری معروف است.

نش مابین از اعلام استقلال کشور، علی سولیح قدرت را در دست گرفت. در وضع نامطمئن مورونی، به نظر نمی‌رسید که در ابتدای کار، اخراج کارمندان سفید پوست، چندان به صلاح باشد. ولی او، تحت تأثیر شیفتگی بیچون و جرای که به انقلاب چین داشت با به کار گرفتن ترکیبی ناهنجار از برخی روشهای انقلاب چین ۲۵۰۰۰ کارمند را یکباره اخراج کرد و کارهای کلیدی را به دست نورسیده‌های ناتوان سپرد.

مخالفتان سولیح، به بوب دنارد (Bob Denard) سرباز حرفه‌ای ۴۹ ساله‌ای که بیست سال تمام در هند و چین و آفریقا، عطیات نظامی را آموزش دیده بود، روی آوردند. در پهنه، آفریقا، هیچ نامی همچون نام وی، ترس و نفرت بر نمی‌انگیخت. مزدور سفید پوست فرانسوی و "خوف انگیزی" (Les affreux) که در قبال پول، کثیفترین کارهایی را که آفریقایبها، خود نمی‌توانستند انجام دهند، انجام می‌داد. در آغاز سال ۱۹۷۸، چیزی را نمی‌شد پیش بینی کرد و از آنجا که "دنارد"، هیچگاه در زندگی خود، برای به دست آوردن یک پیروزی قطعی و محقق بیکار نگردیده بود، این بار بخت خود را برای انجام آخرین حادثه جویی در خدمت حرفه، مرده و فراموش شده‌اش آزمود. از جانب احمد عبدالله، نخستین رئیس حکومت کومور که در تعیند به سر می‌برد و محمد احمد، تاجر موهف کوموری، که سمت نمایندگی

احمد عبدالله را داشت، طرح کودتایی برای سرنگون ساختن سویلح به‌وی پیشنهاد شد. افزون بر این، سکوت رضایت‌آمیز دولت فرانسه هم او را دلگرم و مصمم می‌ساخت. در آوریل ۱۹۷۸، "دنارد" با گروهی مرکب از ۴۸ مزدور فرانسوی و بلژیکی در یک کشتی ماهیگیری از اروپا راهی دریا شد و در ۱۳ مه ۱۹۷۸، کشتی او کمی دورتر از جزیره گراند کومور\* لنگر انداخت. سربازهای مزدور به سه دسته تقسیم شده و گروهی از آنها در امتداد ساحل به طرف ایستگاه رادیو به راه افتادند. در آفریقا، نخستین هدف در هر کودتا تسخیر ایستگاه فرستنده رادیویی است. گروهی به طرف کاخ سویلح و گروه سوم برای تصرف بازداشتگاه نظامی، راهی شمال شهر شدند. "مینی جنگ" آنها خیلی زود پایان پذیرفت و ۴۸ مرد مزدور، در عرض سه ساعت به فتح سرزمینی نایل شدند. سویلح بازداشت شد و ارتش، خود را تسلیم کرد. چهارده روز بعد، پس از اینکه رئیس‌جمهور پیشین، احمد عبدالله پیروزمندان به کومور بازگشت، اعلام شد که سویلح، طی کوششی برای فرار از زندان، هدف تیرسربازان قرار گرفته و به قتل رسید است.

آفریقا، بشدت از ماجرای کومور به خشم آمد و سازمان وحدت آفریقا از شناسایی رژیم جدید خودداری ورزید. حضور مزدوران سفید در این جزیره سیاه، همچون ریختن نمک روی زخمی خونین بود و حکومت‌های آفریقایی، با نگرانی عمیقی می‌دیدند که تا چه حد آینده کشورشان را در دست دارند!

رژیم جدید، دنارد را به عنوان فرمانده نیروهای مسلح خود برگزید و مزدوران، کارهای کلیدی مثل وزارت دفاع و وزارت تبلیغات (رادیو) را زیر نظر گرفتند. کارها دوباره راه افتاد. مناسبات حسنه مجدداً با فرانسه برقرار شد و انتخابات برگزار گردید. بچه‌ها راهی مدرسه‌ها شدند و کارهای اداری، باز هم به بزرگسالان واگذار شد.

○ ... به بهانه، اصلاح

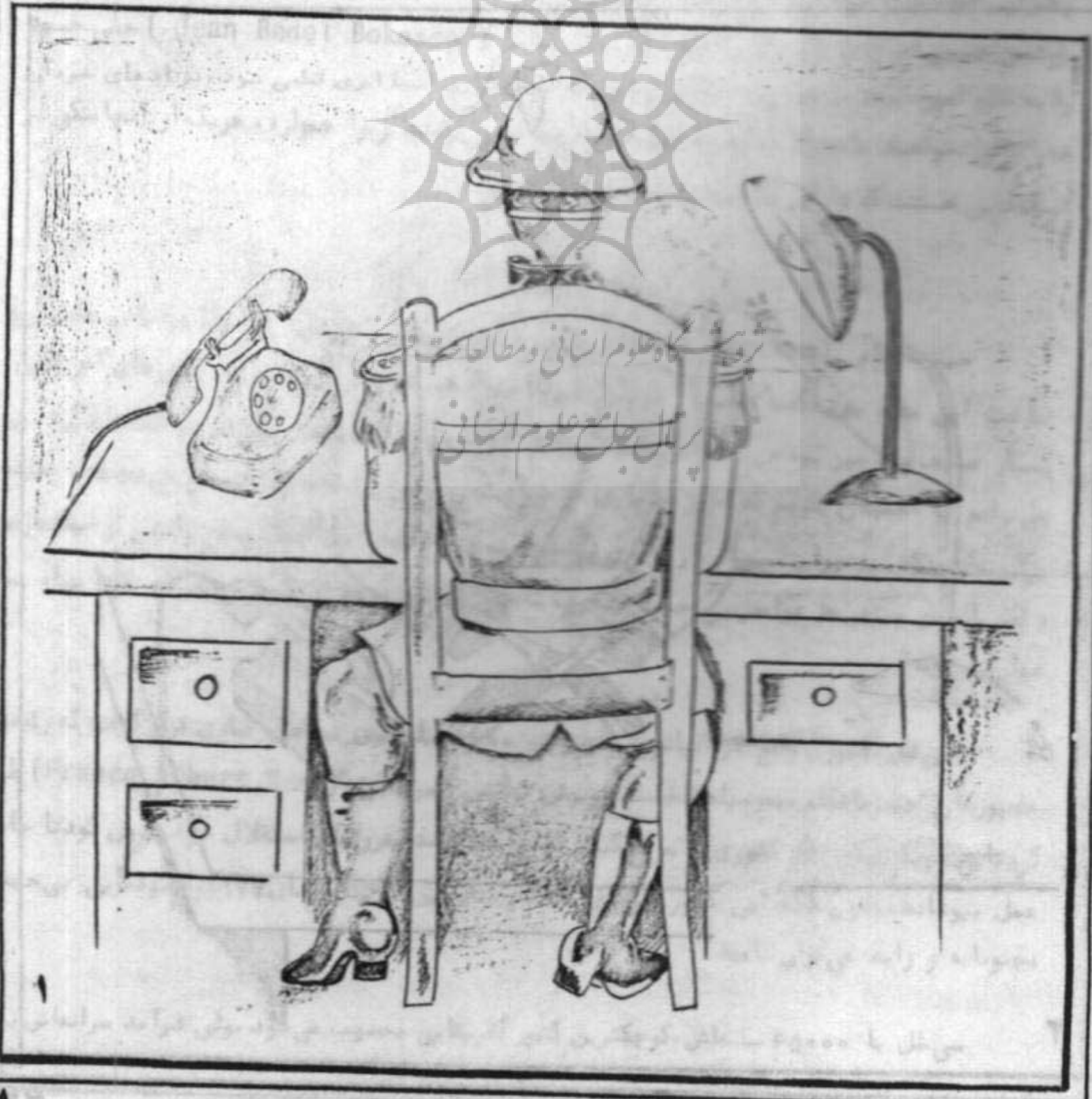
در تمام کودتاهای فراوانی که در آفریقا رخ داده است، بارزترین نکته این است که تا چه حد ناچیزی این کودتاها، برای مردم نتیجه‌ای در بر نداشته است. اکثر این حرکتها، به بهانه اصلاح اقتصادی و یا ایجاد عدالت اجتماعی رخ داده ولی معمولاً هیچ یک از آنها، نه منجر به اصلاح اقتصادی شده و نه عدالت اجتماعی را به همراه داشته است. آفریقاییان، صبح بیدار می‌شوند و همین که رادیوی خود را روشن می‌کنند صدای زانرالی ناشناخته را می‌شوند که اعلام می‌دارد: قدرت، حکومت را به دست گرفته است و می‌خواهد که مردم آرامش را حفظ کرده و به فرمانها گردن نهند. بیشتر آفریقاییها هریک دست‌کم یک بار چنین پیامی را شنیده‌اند!

البته گاهی هم ممکن است کودتا، به سمتگیرهای سیاسی جدیدی نیز کشانده شود؛ چنانچه رژیم فتودالی طرفدار غرب هایل‌سلاسی که توسط گروه نظامی جیگرا، به گونه‌ای خشونت‌بار سرنگون شد. هرچند که در آنجا نیز، مردم اتیوپی بدون انجام اصلاحات ارضی توسط حکومت افسران جز، هیچ تغییری را نمی‌توانستند در آدیس‌آبابا مشاهده کنند. دراوگاندا، سرنگونی رئیس‌جمهور پیشین، پرزیدنت "میلتون

\* یکی از چهار جزیره کومور - م.

اوبوته" ، به وسیله عیدی امین ، برای مردمی که ۸۰ درصدشان در روستاها می زیستند ، به خودی خود تأثیر چندانی نداشت . شکاف عمیقی که بین گروههای حاکم شهری و روستاییان وجود دارد ، دلیلی برای درک استقبال آنها از سرنگونی حکومتشان است ، زیرا که اکثر درچنان شرایط دشواری زندگی می کنند که به هر نوع تغییری ، دل خوش می دارند .

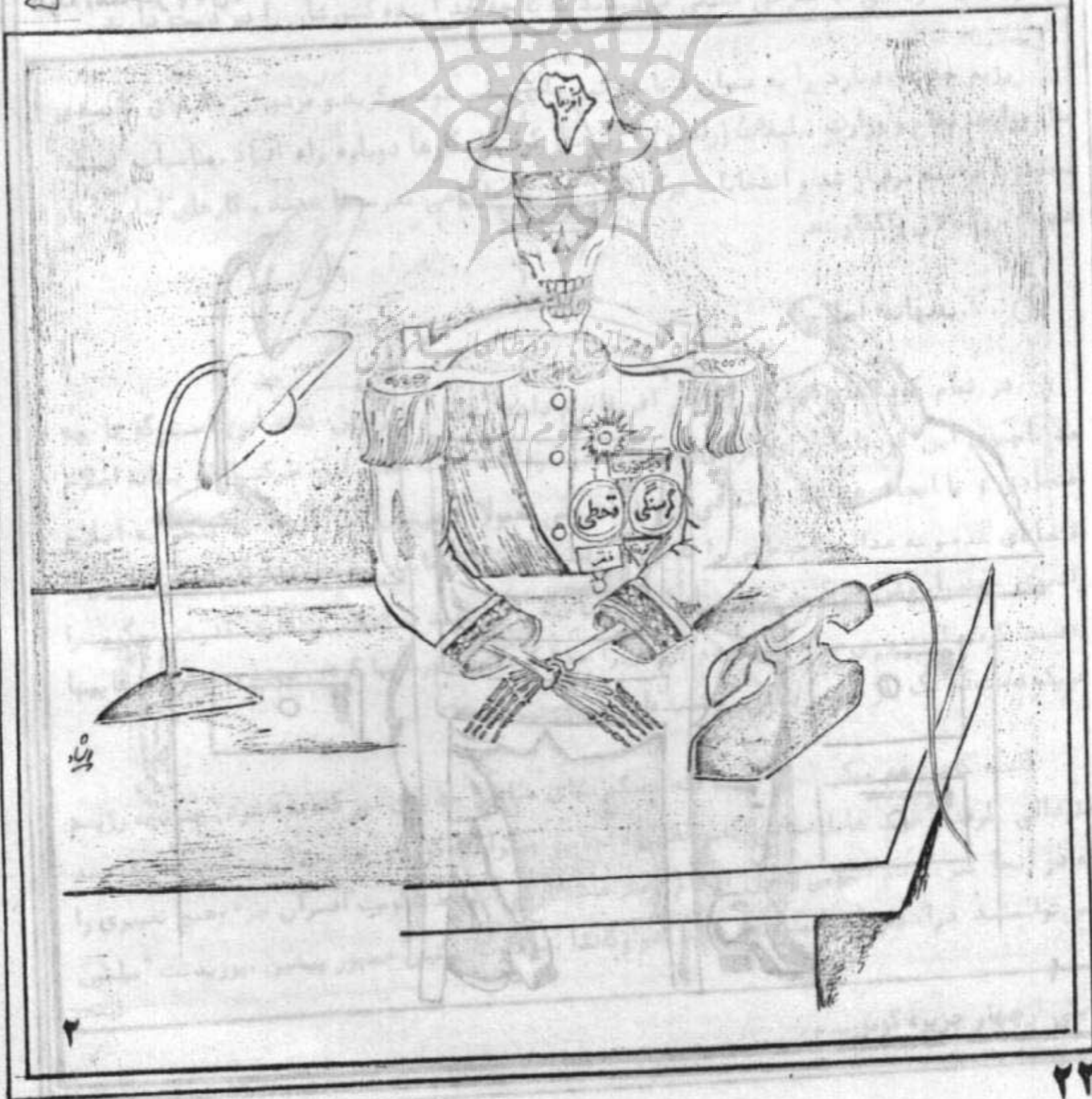
آفریقای سیاه ، هنوز به نخستین دوره شش ساله (۱۹۵۲-۱۹۶۲) ای می اندیشد که طی آن توانست مناسبات سیاسی خود را قوام بخشد . در ۱۹۶۳ بنیانگذار جمهوری و نخستین رئیس جمهور کشور توگو ، برزیدنت سیلوانوس اولمپیو ( Silvanus Olympio ) مقابل سفارت آمریکا در لومه پایتخت توگو به قتل رسید . المپیو سیاست میانه ای را در پیش گرفته بود و مسائل اقتصادی را به نحوی محافظه کارانه حل و فصل می کرد ، تا بخش کشاورزی اقتصاد کشور نوپایش را ، از این راه قدرت بخشد . بودجه و هزینه های دولتی را سامان داده و آن را مستقل از کمکهای مالی فرانسه نمود . ولی همین که خواست جیره و مواجب سیاه ۲۵۰ متری خود را افزایش دهد ، جان خود را از دست داد . نظامیان - و همراه آنان ، تمام آفریقا - با شگفتی می دیدند که چگونه او ، به آسانی یک یک هدفهایش را تحقق می بخشد و آن گاه ، با شلیک چند گلوله هم جیر با جان یافت . با قتل المپیو ، دوران عدم ثبات ، به مقیاس قاره ای به صورتهای مختلف آغاز شد .



چون " سنت حق مردم " در کشورهای آفریقایی وجود ندارد، بیشتر سقوط یک حکومت به فروپاشی کامل اداری منجر می شود. پس چگونه - با وجود آگاهی به این امر - کودتاهای بی دربی رخ می دهد؟ یکی از دلایل عمده، واقعیت های تاریخی همچون وجود قبایله های فراوان است که کینه توزی قومی میان آنها حالتی مستمر دارد (بجز ۵۰ قبایله بزرگ آفریقایی که هر کدام کم و بیش یک میلیون نفر را در بر می گیرد، ۱۰۰۰۰ قبایله کوچکتر دیگر نیز وجود دارد) و از زمان استعمار موجب پیدایش مرزهای ساختگی و پایه های اقتصادی متزلزل شده است.

### ○ زمینها

\* رؤسای جمهور آفریقایی به خاطر بی اطمینانی، هر صاحب تفکر دیگری را زندان نشین کرده و یا از بین می برند. رسانه های گروهی بشدت تحت نظارت دولت قرار دارند و رفته رفته با افزایش نارضایتیها، زمینه برای دگرگونی، گسترده تر می شود. بسیاری از کشورها، با وجود داشتن دریچه های اطمینان، قادر به کاستن فشار متراکم نیستند و ناگزیر انفجاری ناگهانی رخ می دهد.



\* در دوران استعمار، دستکم برای ثبات، تداوم ارتباطات، حقوق و نظم، اقدامی صورت می‌گرفت. با پایان گرفتن این دوره، بسیاری از سیاستمداران که مراحل گذار از وابستگی به استقلال را سپری کرده بودند، از سوی نسلهای بعد که تنها متکی به قدرت نظامی هستند، عقب رانده شدند. بدین ترتیب نیروی نظامی اغلب کشورهای آفریقایی، در نهان به صورت حزب مخالفی درآمده که در هر فرصتی می‌تواند شیوه حکومتی مورد نظر خود را حاکم سازد.

\* ادامه نظام سیاسی به‌جامانده، قدرتهای استعماری برای آفریقا، ممکن نبود و دموکراسی پارلمانی برای بسیاری از کشورهای جوان و متزلزل آفریقایی، نمی‌توانست کاربردی داشته باشد. چنانچه حکومتها نمی‌توانستند با خواسته‌های قدرتهای دیگر همراهی کنند، نوسیده‌های سیاسی به برکناری آنها اقدام می‌کردند، بدون آنکه جایگزین شایسته‌ای به‌جای آنها در نظر گرفته باشند و بدین ترتیب، کودتاها یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوست.

\* هرگاه در آفریقا، کسی به قدرت می‌رسد، دیگر حاضر نیست که به میل خود آن را رها سازد. رهبران حکومتهای آفریقایی، هیچ‌گاه رغبتی به از دست دادن مقام خود در طول حیاتشان نشان ندادند. (رئیس‌جمهور آفریقای مرکزی پرزیدنت "ژان بدل بوکاسا" (Jean Bedel Bokassa) حتی خود را به مقام امپراطوری نیز رسانید). حتی زمانی هم که برکناری آنها امری قطعی شود، در ادعای خود آن قدر باقی خواهند ماند تا اینکه به قتل رسند و یا اسیر گردند. زیرا همواره، هریک از آنها متکی بر قبیله‌هایی هستند که دارای قدرت و سلطه‌ای فراوان است.



جیمز مانشام (James Mancham) رئیس‌جمهور پیشین "سی‌شل" که فقط ۱۱ ماه و هفت روز صاحب این مقام بود، گفته است: "شرم‌آور این است که همیشه، قدرت رهبری در کشورهای آفریقایی، بسیار ضعیف و ناچیز بوده و بنابراین، اسلحه‌ناراضایی را می‌توان همه‌جا، میان مردم مشاهده کرد. من می‌توانم با اطمینان بگویم که امروز، بسیاری از مردم، حتی دوران استعمار را ترجیح می‌دهند و عقیده بر آن دارند که در دوران استعمار، از آزادی بیشتری برخوردار بوده‌اند. اینک سخن راندن از استعمارنو و امپریالیسم چیزی جز عوام‌فریبی جهت منحرف ساختن اذهان مردم از نارساییهای آفریقای سیاه به شمار نمی‌رود".

"سی‌شل" کشوری واقع در اقیانوس هند و در ۱۶۰۰ کیلومتری سواحل قناری قرار گرفته که رئیس‌جمهور آن جیمز مانشام، به‌وسیله نخست وزیرش فرانس آلبرت رنه (France Albert René) طی کودتایی سرنگون شد. اگر کشوری را سراغ کنیم که خواسته باشد به‌روایی استقلال خود بدون کودتا جامه عمل بپوشاند، بدون شک این کشور، سی‌شل است و بنابراین کودتای سال ۱۹۷۷ را، کودتایی بی‌جهت مجنونانه و زاید می‌توان نامید.

سی‌شل با ۶۵۰۰۰ سکنه‌اش، کوچکترین کشور آفریقایی محسوب می‌شود، ولی درآمد سرانه‌اش با



رقمی معادل ۱۴۰۰ فرانک، آن را در شمار غنیترین کشورهای جهان در آورده است. همچنین سایر شاخصها از جمله شاخص سواد ( ۶۵٪ سکنه بین ۱۵ تا ۳۰ سال این جزیره توانایی خواندن و نوشتن را دارند ) و شاخص امید به زندگی ( برای زنان ۷۰ سال و برای مردان ۶۳ سال ) این کشور را در رده های بالا قرار می دهد و سرانجام سی شل از چنگال مالاریا و بیماریهای واگیر که دیگر کشورهای آفریقایی همواره با آن دست به گریبان هستند، جسته است. اعیان مهاجران فرانسوی و بردگان آنها، امروز سکنه این کشور را تشکیل می دهند و هرگز مسئله برتری نژادی، بین آنها به وجود نیامده است (مانشام خود از تبار فرانسوی است). گذشت روزها، آن قدر درسی شل به آرامی انجام می گرفت و زندگی چنان روال ملایمی داشت که نیازی به ایجاد ارتش در این کشور حس نمی شد. مانشام در این مورد اظهار می دارد که: " برای در هم شکستن قدرت، نیازی به وجود ارتش نیست، ۲۵۰ مرد مسلح به چماق، برای این منظور کافی است! "

مانشام در اول ژوئن ۱۹۷۷ جهت شرکت در کنفرانس رؤسای کشورهای مشترک المنافع عازم لندن شد. فرانس آلبرت نخست وزیرش او را تا فرودگاه همراهی کرده و چهار روز بعد نخست وزیر، سربازان خود را که در تانزانیا آموزش دیده بودند برای تسخیر ایستگاه فرستنده رادیو گسیل داشت و یکی دو ساعت بعد اعلام شد که مانشام از مقام خود ساقط شده و دیگر حق بازگشت به سی شل را ندارد. هنوز مانشام، به طور کلی از صحنه کنار نرفته بود که " رنه " به چپ غلتید، بسیاری از مؤسسه های اقتصادی را ملی کرد، مخالفان سیاسی خود را دستگیر و زندانی نمود و با کمک مشاوران تانزانیایی ارتش جدیدی به وجود آورد. در نوامبر ۱۹۸۱، از سوی قشر مرفه سی شل و با کمک مالی خارجی و مزدوران سفیدپوستی که از آفریقای جنوبی گسیل شده بودند، تحت فرماندهی میشل هور (Michael [Mad Mike] Hoare) کودتایی سازمان داده شد که در نطفه خفه گردید. همان زمان، رئیس جمهور پیشین - مانشام - هرگونه ارتباط خود با این کودتا را تکذیب کرد.

اوایل ژوئیه هر سال، نزدیک به ۵۰ رئیس حکومت کشورهای آفریقایی، در کنفرانس وحدت آفریقا به حل و یا کاهش مسائل خوشنیتوار سرزمین خود می اندیشند. گشایش جلسه ها معمولاً با معانقه و درآغوش گرفتنهای برادرانه و سوگندهای وحدت آمیز همراه است و سه روز بعد همین رؤسای جمهور و ژنرالها، سرزنش کنان جلسه را خاتمه داده و بدون آنکه در مورد اختلاف عقیده های خود توانسته باشند به کوچکترین توافقی برسند، به کشور خود باز می گردند. سازمان وحدت آفریقا در سال ۱۹۶۳ تقریباً به روال سازمان ملل تأسیس شد. بجز جمهوری آفریقای جنوبی که تحت حکومت سفیدپوستان اداره می شود، تمام کشورهای آفریقایی عضو سازمان هستند و مکانیسم اجرای تصمیمهای آن نیز همانند نحوه اجرای تصمیمهای سازمان ملل است. یکی از اصول منشور آن که کشورهای عضو را از دخالت در امور داخلی دیگر همپیمانان باز می دارد، در عمل به هر کشور عضو اقتدار بخشیده است.

هنگامی که عیدی امین بین سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۹ نزدیک به ۳۰۰۰،۰۰۰ اوگاندایی را به قتل رساند! هنگامی که در سال ۱۹۸۱ در نزدیک به نیمی از سرزمینهای آفریقایی حالت جنگ برقرار شده



بود. و هنگامی که در اتیوپی ۳۰،۰۰۰ انسان تنها به دلایل سیاسی به بند کشیده شدند، واکنش سازمان وحدت آفریقا، تنها سکوت بود و پس، هرگونه اعتراض و شکایتی به عنوان دخالت غیرمجاز و یا عملی خطاگونه در برابر قانون ندوین نیافته و ضمنی برادری حکام آفریقایی تلقی گردید. بگذار هر آنچه می‌خواهم در کشورم انجام دهم، آن‌گاه من نیز ترا آسوده خواهم گذارد و بدین‌سان، هر دو خواهیم توانست که بیشتر بر سریر قدرت تکیه کنیم.

○ پدران دلسوخته!

آفریقا دارای سنت رئیس‌پرستی گسترده‌ای است. از آنجا که بیشتر رؤسای جمهور، حاکمان مادام‌العمر هستند، نهایت عوام‌فریبی‌ها را به کار می‌برند. رئیس‌حکومت‌های زئیر و توگو هر دو خود را به‌عنوان پیشوا، ملقب ساخته‌اند. نخستین رئیس جمهور غنا - کوام نکرومه - خود را منجی می‌نامید. رئیس جمهور کنیا، جومو کینیاتا، دانای کهنسال بود. زولیسوس نایرره تانزانایی معلم بزرگ. دکتر هاستینگس کامزوباندا رئیس جمهور مالاوی، قائد فائدان، رئیس حکومت ساحل عاج، فلیکس هوفوئه‌بوآنی (Felix Hauphoet-Boigny) پدر تعمیدی ملت، رئیس جمهور کینه آفریقایی. فرانسیکو ماک‌فاس (Francisco Mac Fas) به‌عنوان اعجاب‌مندی نامیده می‌شود و در اوگاندا عیدی امین به‌طور شوخی آمیخته به جد خود را فاتح سرزمین‌های انگلیس نام گذارد. با این وجود، مقام دولتمداری در آفریقا کاملاً نامطمئن است. انسان باید آنچه را که بر سر پایه‌گذاران سازمان وحدت آفریقا آمده است در نظر محکم نماید. از ۳۰ رهبری که در سال ۱۹۶۳، در آدیس‌آبابا منشور این سازمان را امضاء کردند، ۱۷ تن بر اثر کودتا سرنگون شده و یک نفر بر اثر انقلاب برکنار گردیده است، ۴ نفر بنا به تصمیم خود کناره‌گیری کرده و سه نفر به مرگ طبیعی مرده‌اند و تنها ۵ نفر از آنها هنوز در رأس حکومت قرار دارند. دولتمردان آفریقایی، شاید هم بدین خاطر است که یکدیگر را در کنفرانس‌آن‌طور، صمیمانه در آغوش می‌گیرند. زیرا که هیچ کدام از آنها مطمئن نیستند که سال بعد هم در این بازی شرکت دارند یا نه. زمانی که ویلیام تالبرت (William Talbert) رئیس جمهور لیبریا در سال ۱۹۷۹ میزبان کنفرانس وحدت آفریقا در مونروویا (Monrovia) شده بود دستور داد تا دیوار کوبها (= پوسترها)ی عظیم رهبران کشورهای شرکت‌کننده را در سراسر راهی که به سالن برگزاری کنفرانس ختم می‌شد نصب کنند. ولی از آنجا که نمی‌شد با حوادث کاملاً همگام بود، به‌جای تصویر بسیاری از رؤسای کشورهای شرکت‌کننده، فقط نام کشور آنها به صورت تابلویی در مسیر آویخته شد. چه آنکه از اجلاس پیشین کنفرانس تا آن زمان، سه رئیس جمهور در اوگاندا عوض شده بود. در غنا، رئیس‌جمهور پیشین را اعدام کرده بودند. کنگو رئیس‌دولت خود را که با خرید یک تخت‌خواب طلا به مبلغ ۲ میلیون فرانک متهم به سوءاستفاده شده بود بازداشت کرده و تحت نظر قرار داده بود. رئیس جمهور چاد به خارج از کشور گریخته و نخست وزیر موریتانی در یک سانحه هوایی کشته شده بود. رئیس جمهور مادام‌العمر کینه آفریقایی به‌صورت معجزه‌آسایی از یک سوءقصد جان بدر برده ولی سه هفته بعد سرنگون و به‌قتل رسیده بود. و رهبران جمهوری کنیا و الجزایر - جومو کینیاتا و حواری بومدین - نیز در گذشته بودند!

## ○ اتحاد ملی فراموش شده

کنفرانس وحدت آفریقا، هر سال در پایتختی دیگر برگزار می‌شود. تا زمانی که مذاکره پشت درهای بسته صورت می‌گیرد، نمای وحدت، شکننده به نظر می‌آید، ولی پس از آن این طور نشان داده می‌شود که در آفریقا، عوامل اتحاد بر جدایی و تفرقه چیره شده است. تفکر و وحدت تمام قاره، مدت‌هاست که از بین رفته است. هنوز پس از ۵۰ سال، دولتمردان آفریقایی، نظیر نکرومه و یا کنیاتا، طرح نوعی ایالات متحد آفریقا و یا دست‌کم اتحادیه‌های منطقه‌ای انگلیسی و یا فرانسوی‌زبان را امری ممکن می‌پندارند. ولی در این میان، کشورهای تازه مستقل آفریقا، بدون توجه به قومیت، ریشه‌های تاریخی، زبان و فضای اقتصادی با کسب استقلال از قدرتهای استعماری مرزهای خود را تعیین می‌کنند، بدون آنکه کوششی در جامعه عمل پوشیدن تفکر فوق بنمایند. نتیجه امر، بیشتر به یک فرش پر وصله شبیه است و امروز، دیگر کسی سخن از ایجاد یک اتحاد فراملی جهت استفاده، حداکثر از امکانات فراوان اقتصادی در قاره سیاه بر زبان نمی‌راند.

تحلیل این امر مشکل است که چگونه طی دودهم نخستین پس از آزادی از قید استعمارگران، یک میلیون انسان به دست حکومت‌های خود به قتل رسیده باشند. و این چه‌گونه سازمانی است که به خاطر قتل استیو بیکو (Steve Biko) در آفریقای جنوبی فریاد سر می‌دهد ولی هیچ کلمه اعتراض‌آمیزی طی هشت سال حکومت ترور و وحشت عیدی امین در اوگاندا بیان نمی‌کند؟

سازمان وحدت آفریقا، با سکوت خود، به‌طور غیر مستقیم در گناه خونریزی‌هایی که در آفریقا صورت می‌گیرد سهیم است. سازمان، ابایی نداشت که در سال ۱۹۷۵، نشست خود را حتی در اوگاندا برگزار کند و عیدی امین را به عنوان رئیس این اجلاس برگزیند و درست در همان لحظه‌ای که حکام آفریقایی، از تحقیر انسانیت در آفریقای جنوبی سخن می‌گفتند، در شکنجه گاه‌های عیدی امین، اوگانداییها تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار داشتند! یکی از جانشینان بعدی امین، پرزیدنت کادفری بینایسا (Gadfrey Binisa) در کنفرانس سازمان، در سال ۱۹۷۹ در لیبیا گفت: "معنا ندارد که ما در اینجا، از مسئله حقوق انسانی سخن بگوییم در حالی که خود آن را زیر پا می‌گذاریم". این آخرین حضور و آخرین خطابه وی در سازمان وحدت آفریقا بود و ده ماه بعد سرنگون شد! هشت ماه پس از این اجلاس رئیس حکومت لیبیا، ویلیام تالبرت، میزبان کنفرانس که به عنوان رئیس این سازمان، افتخار آمیزترین مقام سیاسی آفریقا را کسب کرده بود، به دست سربازان ارتش به طرز فجیعی به قتل رسید!

## ○ آمریکای دیگر

تشکیل دولت لیبیا، در آفریقا، خود داستان ویژه‌ای دارد. در سال ۱۸۱۷ کنگره آمریکا با تشکیل "اتحادیه بشردوستان سفید پوست" که در واقع جامعه مستعمراتی آمریکا بود، موافقت کرد. این اتحادیه با دریافت کمکی معادل ۱۰۰۰،۰۰۰ دلار از دولت، مهاجرت بردگان آزاد شده‌ای که قصد بازگشت به وطن خود را داشتند سازمان داد. پنج سال بعد، نخستین گروه از این بردگان روانه سواحل آفریقای

غربی شده و از رؤسای قبیله‌های آنجا اجازه سکنی در این سرزمین را کسب کردند. طی ۶۰ سال پس از آن، نزدیک به ۱۰۰،۰۰۰ تن از بردگان پیشین - که خود را پیمانه‌نگان سیاه می‌نامیدند - به آفریقای غربی بازگشتند و سرزمین جدید را لیبیریا که کلمه‌ای مشتق از واژه انگلیسی Lieberth (آزادی) است نام نهادند و همچنین نام پایتخت آن را به احترام رئیس جمهور آمریکا جیمز مونرو (James Monroe)، مونرویا نامیدند. در سال ۱۸۴۷، لیبیریا نخستین جمهوری آفریقا را به شیوه نظام حکومتی آمریکا برای خود به وجود آورد و هرچی به رنگ سرخ - سفید - آبی همراه با یک ستاره سفید برای آن انتخاب کرد. مهاجران جدید، تنها شیوه زندگی‌ای را که می‌شناختند - شیوه زندگی اربابان سفید آنها در زمان جنگهای انفصال آمریکا - در پیش گرفتند و با تغییر دادن وضع و موقع ۱۶ قبیله اصلی داخلی لیبیریا و تنزل دادن آن به رده‌های پایین، با عنوان تحقیر آمیز "متولدان بومی" آنها را به صورت اقلیت‌های فاقد امتیاز درآوردند. پیمانه‌نگان و نسل "آمریکایی - لیبیریایی" بعد، کم‌کم جامعه اشراف مستعمره سیاه را به وجود آوردند؛ تجارت و صنعت و همچنین اداره امور رسمی کشور زیر سلطه آنان قرار گرفت و نیز، نامهای آمریکایی خود را همچنان حفظ کردند - در پایان شصتمین سال از قرن حاضر، رئیس ستاد ارتش لیبیریا، جورج واشنگتن نام داشت!

تا مدت زمانی بسیار، آفریقاییها، اهالی لیبیریا را به بازی نمی‌گرفتند، زیرا که نحوه زندگی و ارزشهای رایج نزد آنان، با سنتهای متداول آفریقاییها هماهنگ نبود. پول رسمی به صورت دلار آمریکایی و لباس پلیسها، درست همان بود که پلیسهای نیویورک به تن می‌کردند. در این کشور، شهرهایی نام "لوئیزیانا" و "مری لند" داشتند و سرودهای کلیسای آمریکا دایم از رادیو بخش می‌شد و موعظه‌های مذهبی در کلیسای "بپتیسیتها" یا لجه اصیل "دیکی لند" به گوش می‌رسید. تنها یک چیز بود که هیچ‌گاه مورد تمسخر آفریقاییها قرار نگرفت و آن، ثبات سیاسی این کشور بود. در حالی که حکومت‌های قاره، یکی پس از دیگری سرنگون می‌شدند، لیبیریا همچون صخره‌ای در میان آتش قرار داشت. در سال ۱۹۷۱، "ویلیام تالبرت" که ۲۰ سال معاون رئیس جمهور بود، با مرگ رئیس جمهور لیبیریا، ویلیام تابمن (William Tubman)، براریکه ریاست جمهوری تکیه زد و به لیبیریاییها اظهار داشت که: "ما امروز می‌توانیم با غرور تمام، سرزمین خود را به‌عنوان نمونه بارز ثبات، به‌جهان معرفی کنیم."

تالبرت، فرزند یک برده آزاد شده بود که در ۵۸ سالگی، توانست به‌مقام نخستین رئیس‌سیاهپوست اتحادیه جهانی "بپتیسیتها" دست یابد. تالبرت در سیاست، جهتی را انتخاب کرد که خود آن را سرمایه‌داری انسانگرایانه می‌نامید و با موعظه‌های اخلاقی از مردم می‌خواست تا با کارخستگی ناپذیر، وجود خود را همواره به مراتب والا صعود دهند. با وجود این، او هم مثل دیگر رهبران حکومت‌های آفریقایی، در سپردن رشته امور به دست اقوام و خویشان خود همت گمارد. برادرش فرانک (Frank) رئیس سنا، برادر دیگرش استیفن (Stephen) وزیر دارایی، خواهرش لوجیا (Lucia) شهردار "بن‌تول سیتی"، پسرش آبنسه سفیر ویژه، دخترش ویلهلمینا (Wilhelmina) پزشک خصوصی رؤسا و مقامها، دختر دیگرش کریستین قائم مقام وزارت تعلیم و تربیت؛ و از سه تن نوادگانش یکی معاون وزیر کشور، دیگری وابسته کشاورزی در رم، سومی معاون رئیس بانک ملی کشور؛ و از چهار داماد او یکی وزیر دفاع، دیگری قائم مقام وزارت کار، سومی کمیسر اداره مهاجرت؛ و نفر چهارم

عضو شورای نظارت بر خطوط هوایی ایر لیبیریا بودند، یک برادر زن او سفیر لیبیریا در گینه و دیگری عضو سنای لیبیریا و سومی شهردار پایتخت مونروویا شد! تالبرت برای خود سه هدف تعیین کرده بود:

نخست، قرارداد لیبیریا در جریان سیاسی آفریقا، دوم، مستحیل کردن ساکنان اولیه این سرزمین - که بیش از این نمی خواستند به عنوان شهروندان درجه دوم محسوب شوند - میان سایر مردم، سوم، ایجاد ثبات اقتصادی در ارتباط با درآمدهای قابل توجه حاصل از معادن آهن، چوب و کائوچو و عواید عبور کشتیها. از آنجا که این کشور هیچ گاه، به صورت مستعمره نبوده است، تسهیلات بجا مانده از دوران پیش (مدرسه ها، خیابانها، بیمارستانها و مأموران کارآموده) و سرمایه های لازم (پرداخت کمکهای عظیم اقتصادی کشورهای اروپایی و سرمایه گذاریهای فراوان) انجام خواسته های او را میسر می ساخت. تالبرت به هر سه هدف خود رسید. در دولت خود، افراد فاقد امتیازی را که به نسل بردگان تعلق نداشتند شرکت داد. صندوقی برای حمایت از پیکار آزادیخواهانه سیاهان علیه سلطه سفیدپوستان در آفریقای جنوبی، تأسیس کرد و جزو معدود سردمداران آفریقایی بود که علیه حکومت جابرا نه عیدی امین در اوگاندا به اعتراض برخاست. حق رأی عمومی را در کشور برقرار ساخت. تحصیل رایگان را پایه ریخت (چیزی که هیچ یک از رؤسای جمهور آفریقایی آن را انجام نداده بودند) و بدون تغییر قانون اساسی، انتخابات مجدد را غیرممکن اعلام کرد.

نزدیک به ۳۰ سال از قدرت تالبرت در مقام معاونت رئیس جمهور و سپس ریاست جمهوری او می گذشت و لیبیریاییها هر یک با لطایف الحیل در صدد جلب توجه و عنایت او بودند و آن گاه همان طور که در آفریقا معمول است، او نیز بوسه بهبودا را آزمود و در آوریل ۱۹۸۰ به دست یکی از افسران جزا ارتش به نام ساموئل ک. ک. دوئه (Samuel K. Doe) در کودتایی، به طرز فجیعی به قتل رسید. در این کودتا ۹۱ نفر از همکاران تالبرت به جرمهای گوناگون از رشوه خواری گرفته تا زیر پا گذاشتن حقوق بشر، دستگیر و ۱۳ نفر از آنها به حکم دادگاه نظامی اعدام شدند. *تاریخ و سیاست*

### ○ عدم ثبات سیاسی

سقوط حکومت لیبیریا، برای دیگر رهبران آفریقایی، ضربه ای تکاندهنده بود. وقتی که رئیس سازمان وحدت آفریقا، به این آسانی به دست چندتن از سربازان ساده، به قتل برسد، آنها چه طور می توانند اطمینانی به زندگی خود داشته باشند؟ ثبات سیاسی در آفریقا، تنها رویایی دل انگیز است و تقریباً "هر حکومتی در آنجا، می تواند ناکهان همانند تالبرت سرنگون شود. ویلیام تالبرت همان اشتباهی را کرده بود که سایر دولتمردان آفریقایی می کنند. ابتدا اینکه خواستار چنان دگرگونیهایی در زمینه های اقتصادی - اجتماعی بود که این دست بالا گرفتن، نمی توانست کمترین آنها را نیز به انجام رساند. و دوم، ارتشاء و رشوه خواری را میان کارگزاران حکومت خود آزاد گذاشته بود که این امر هر روز بر عمق شکاف دهشتناک میان فقیر و غنی در کشور می افزود و دست آخر اینکه فرمانبرداری آفریقاییها را، به طور اشتباه آمیزی به نشانه محبت و احترام می پنداشت! او هیچ گاه از تاریخ آفریقا پند نگرفته بود. متأسفانه تاریخ هرگز تکرار نمی شود. به احتمال قریب به یقین، در دهه های بعد، باز شاهد سقوط

حکومت‌هایی خواهیم بود. کمتر دولتمردی در قاره سیاه یافت می‌شود که در پی ثبات سیاسی خود باشد. اصلاحاتی که تالبرت انجام داد، هم کم بود و هم دیر بدان دست زد. او فقط زمینه تشدید فعالیت مخالفانش را فراهم ساخت. به همین جهت، دیگر دولتمردان آفریقایی از گسترش آزادی‌های سیاسی به سختی می‌هراسند. بحرانی که به قتل تالبرت و روی کار آمدن دو شه منجر شد، شاید که به مراتب بیشتر در تمام کشورهای آفریقایی وجود داشته باشد و تا زمانی که روند قدرت اقتصادی آفریقا همچنان روبه اُفت باشد و دولتمردان آفریقایی، در پیچه اطمینانی برای آزادی بیان و عقیده باز نکنند، فقط یک راه در پیش خواهد ماند، اینکه: دوران عدم ثبات آفریقا تا زمانهای دراز، دیرپا و پابرجا خواهد بود. □



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی